

ادامه از صفحه ۵

مثلا حلاج را می‌توان با عرفای مدرن مقایسه کرد و آنها را یکی کرد؟

نه، اگر بخواهیم علمی‌حرف بزنییم و سخت‌گیرانه، باید تفکیک شود. اما نزدیک و همسو هستند بدون اینکه یکی باشند.

من این سوال را پرسیدم چون در سخنان شما یک تفاوت نگاه با دکتر و با چرینان نوگرایی دینی احساس کردم. آن تفاوت این است که شما روح پیرایع ابر و اعدیان ابراهیمی را یک روح جدا می‌دانید؛ روح یونان و غرب را هم یک روح جدا ممکن است اینها جاهایی با هم ملاقات کرده باشند اما در عین حال به تاریختی این دو اعتقاد دارید. اما آیا می‌شود خیلی از عناصر مارا با غرب در آمیخت؟ مثلا دموکراسی را از دل غرب در آورد و بعد با ایده‌های خودمان جمع زد؟ آنها الان مولوی ما را می‌خوانند و ما هم پویر آنها را می‌توانیم. این از نظر یک آدم امروزی انگار خیلی اتفاق مهمی است اما این همان اختلاف نیست؟ چون شما بین اختلاف و انتقاد تفاوت ایجاد کردید. آیا به همان اختلاف به عنوان میراث این جریان منتهی نشده‌است؟

این در کلوم روشنفکری و به‌خصوصی ژورنالیستی و حتی در کارهای روشنفکری دینی هم ممکن است وجود داشته باشد. من غرب را نگفتم که با توحید و بهودیت متفاوت است. غرب یکی از پایه‌های همین پیام است. یعنی غرب و شرق با هم درآمختند. اسلام هم با یونان آمیخته و مسلمان بودند. که یونان را به غرب منتقل کردند.

ولی آیا ما می‌توانیم در علوم انسانی و علوم الهیاتی یک نسخه واحد برای جهان بیچیم؟ یعنی مثلا بگوییم همه

اینکه بحث دموکراسی و تجدد که در غرب جدید اتفاق افتاده آیا جهان روا با جهان شمول هستند، یا نیستند، فکر می‌کنم بعضی از این دستاوردها جهان روا هستند یعنی در برخی از جنبه‌ها جهان روا، وجود دارد اما مثل عدالت که یک آرمان بشری است و هنوز هم گفته می‌شود غرب جدید از نظر حقوقی سیستمی به وجود آورده که مثل سیستم علمی‌است و مثلا کالکسیته که برای همه بشر قابل استفاده است. الان بهترین تعاریفی که از دموکراسی داده می‌شود مثلا توسط کلود لوفر در فرانسه که می‌گوید دموکراسی یک طرف خالی است، یک صندلی خالی که پر و خالی می‌شود. یعنی تمام قیدهای آن گنابیک با روشی که از دموکراسی یک طرف خالی باشد برای نتایب قدرت و همه ادیان، همه ترافدها همه طبقات از همه افشارها و اقوام نتوانند در آن به هم برسند و به یک نقطه اشتراک و نظارتی برسند. به این معنا این یک مساله جهانی شمول و جهان رواست. من مسلّم این می‌توانم در این سبک و برای شرکت کنیم، هم‌طور که در غرب نهاد بین بیش پرورستان و کانولیک بود ولی نهایتا همه به اینجا رسیدند و الان انواع دموکراسی داریم و دموکراسی الهامی و فرسویی و امریکایی و اروپایی یکی نیستند. یعنی روح و فلسفه‌اش یکی باشد. در بحث لاتیسیته و در همه بحث‌ها روح دموکراسی و سکولارته در کشورهای شمالی و جنوبی و کانولیک، غیر کانولیک، متفاوت است. به دلیل نوع نگاه. که به انسان و به جامعه دارند ولی با این همه بر سه سیستم علمی و حقوقی برای تقسیم قدرت و سامان دهی امور اجتماعی توافق دارند.

من در یک مصداق دیگر سوال کنیم، آیا هم اعلامیه جهانی حقوق بشر است. آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر

بله به این معنا که اعلامیه جهانی حقوق بشر یک نسخه غیردینی و لاتیسیته‌ز شده پیام اصلی مسیحیت یعنی «کرامت انسانی» است. ایده مشترک بین قرآن و عهدین است. خدا انسان را به سیمای خود شکر کرده و از روح خود در او دمیده و به آدم کرامت بخشیده؛ لقد کرما بنی‌آدم. بنابراین انسان دارای شایستگی ذاتی است و همه انسان‌ها پیش از خدا خدا می‌شوند و فضلی نیست مگر به تقوا. هیچ معیار نژادی، قومی و حتی دینی نمی‌تواند بر تری حقوقی ایجاد کند. بر تری‌ای اگر هست اخلاقی است. آیا میراث‌ها و فاعلن برابریند؟ خیر. آیا کسانی که بی‌با هستند یا کسانی که بی‌با نیستند برابرنند؟ خیر. این فضیلت اخلاقی است نه فضیلت حقوقی. از نظر حقوقی همه مسئولی و مشترکند در نفس واحد. ترین حال که این یک زبان مذهبی در ادیان مشخصی است، در اعلامیه حقوق بشری این مفهوم به زبان غیردینی گفته شده و به مقدمات ذکر می‌شود که «شایستگی ذاتی انسان» این است که این حقوق رعایت شود تا بودایی بگوید که این فقط نزد ادیان توحیدی است و به من چه ربطی دارد. بنابراین یکی پیامی بوده که از نظر ادیان توحیدی و ابراهیمی جهان روا و انیوسر بوده است. اصلا بحث انیوسر و سالیسم و به قول قرآنی «همعوره» و یا بشریت یک ایده توحیدی ابراهیمی است. اسلام پیامی است برای همه بشریت، برخلاف یهودیت که تنها برای بنی‌اسرائیل است و در نهایت مسیحیت نیز به همه بشریت است. بنابراین این ایده «هویتیه» یا همه بشریت از این ادیان آمده است. در دوره جدید اتفاقی که هم از نظر علمی و هم از نظر حقوقی افتاده این بود که از نظر علمی ریاضیات بر طبیعت چرپیده، در بیش از سطوحی سلسله مراتبی غالب بود. در طبیعت که انسان با طبیعتا با هم متفاوتند همان طور که حیوانات با هم متفاوتند. در حالی که در بیش از فلاتونیز «ریاضیاتی انسان‌ها زیر تاثیر و کنیسه فیتاغورثی که زیر همه چیز جهان عند حاکم است و در نگاه جامعه هم قرارداد اجتماعی بین آحاد می‌تواند بسته می‌شود. بنابراین ریاضی شدن نگرش به جهان به بحث رشد حقیق طبیعی کمک کرد. انسان‌ها اصلا به طور طبیعی آزاد و برابر زاده می‌شوند. بنابراین این مسئله طبیعی به علاوه آن بحث قدرت برابر در برابر خدا با هم فرین می‌شوند و در غرب جدید این تحول به وجود می‌آید.

بر می‌گردم به نظر به امت و امامت دکتر که البته خیلی‌ها می‌گویند که فقط یک طرح پژوهشی بوده نه یک نظریه نهایی. اما سوال اینجاست که آیا حتما ما باید رسیدن به دموکراسی را در اولویت قرار دهیم و بعد از آن را سازگار کنیم یا نه؟ باید بداییم مدل حکومتی در جهان اسلام داشته باشیم یا نه؟ یا این؟ در فرض سوال اینجاست که آیا هر چه حکومت یا اسلام دموکراتیک‌تر باشد این مطلوب است یا هر چقدر که سعادت‌مندتر بکند مردم ما را؟ یعنی سعادت معیار است یا آن چیزی که غرب به آن رسیده

احسان از شریعتی می‌گوید

است؟ شاید مثلا حکومتی که در دوره کوروش یا داریوش وجود داشته خیلی نظام متناسب‌تری بوده برای جامعه ایرانی. آیا لازما ما باید آن چیزی را که به عنوان غرب است محور قرار دهیم و بعد با توجه به شرایط خودمان استفاده کنیم؟

بله. همین جا اگر بخواهیم به آن روش برگردیم در واقع نقد گذشته و سنت است. مثلا سلطنت سنت ما از قدیم بوده است. حالا با جنبه‌های خوب و بد ما با این پیشی که داریم به همه سنت‌های خودمان با احترام می‌نگریم. حتی به عنوان یک موزه تاریخی هم که شده باید آثار گذشته را حفظ کنیم. میراث فرهنگی، ماست. اما از نظر حقوقی نه از نظر حقوقی اتفاقی که در دوره مدرن افتاده بحث حاکمیت انسان و مردم است که من خودم از نظر فلسفی با اومالیسم به معنای انسان مدّری و فراولایتی که غرب به آن باور داشت مثل سکولاریسم و مانی‌الیسم و اینها معتقد نیستم و بیشتر به همین حوزه به اصطلاح «بیستمدن‌ها» از نیجه به این‌سو نزدیک هستم. که در واقع نقاد این نوع نگرش کلاسیک هستند ولی این واقعیت را بپذیریم که از نظر حقوقی مردم از نظر آسانی حقوقی هستند. مهمترین حقوق‌ها هم بنا بر پیش اسنادی این است که حکومت به صاحب حق، یعنی مردم برگردد. این حق حاکمیتی نمی‌تواند در انحصار قلیت‌ها باشد. این حق حاکمیت از آن مردم‌است. دموکراسی به معنای اصلی و اولیایش، هم یونانی و هم ابراهیمی همین است.

خوب اینجا از هر دو زاویه به دکتر انتقاد شده در نظریه امت و امامت، یکی از زاویه فهم نظریه دموکراسی و یکی از زاویه دید حکومت دینی، از امت و ولایت، هم بعضی‌ها ولایت فقیه را در می‌آورند و هم از آن یک نظام دموکراتیک هدایت‌شونده و دموکراسی‌ای که در خیلی از کشورهای جهان سوم در برابر استعمار به وجود آمده‌اند. هر دو معتقد به این هستند که دکتر معتقد به یک دموکراسی کامل و تمام عیار نبوده است و برای جامعه مرحله گذار قابل بوده است. ولی این مرحله گذار معلوم نبوده که کی اتفاق می‌افتد؛ من می‌خواهم متداولی در دکتر بررسی شود که چرا به این نتیجه رسید که باید ما دموکراسی متحد داشته باشیم، به دموکراسی مطلق و هم بیچیم که آیا نمرانی که از این نظریه برپاشند است چه در حاکمیت و چه در غیر حاکمیت چقدر وفادار به مفهوم اصلی نظر دکتر بودند؟

بله، این نظریه این در امامت و که در سال ۴۸ در حسینیه ارشاد اولین بار مطرح شد مصداق بود با تجربه کشورهایی از استعمار رسته که بعد در کنفرانس بلژیک جمع می‌شوند و بحث بابلیه «حقوق خلق‌ها» را به عنوان مکمل حقوق بشر مطرح و این سوال را مطرح می‌کنند که دموکراسی به شکل لیبرال- غربی‌اش آیا می‌تواند عینا از فردا صبح در این کشورهایی که آزاد شده‌اند پیاده شود؟ این سوالی است که تا امروز هم صورت‌بشاش باقی است. بعضی که ادعا دارند غلط بوده چرا؟ چون این که ما به عنوان روشنفکران انقلابی بابییم موافق قدرت را بپذیریم تا مردم را آگاه کنیم و بعد دموکراسی واقعی پیدا شود این درست نبود. شما به دموکراسی آگاهی است. حتی دکتر مصفق که یک لیبرال تمام‌عیار بود هنگامی که دید فتوای‌ها و درباری‌ها را دارند رای دهقل‌ها را کیلویی جمع می‌کنند گفت: برای انتخابات شرط سواد را بگذاریم که مردم بلدانند چه چیز را دارند لغضا می‌کنند. بنابراین دموکراسی که همین‌طور می‌منتقل نمی‌شود. الان یکی از مشکل‌های کشورهای اسلامی هم این است که از طریق دموکراتیک ممکن است به نظام‌های غیر دموکراتیک برسند یا در خود اروپا از دل همین دموکراسی بود که فانیسم در ایتالیا و آلمان آمده و بعد در دکتر از طریق «دموکراسی رای‌ها» پس دموکراسی را نیز باید درست بفهمیم. دموکراسی فقط اکثریت‌سالاری نیست. دموکراسی اتفاق حقوق قلیت است. دموکراسی یعنی اکثریت شهرزندان به حقوق‌شان و پذیرش فضای تسامح و روشنفکران انقلابی همیشه انقلابی نمی‌مانند و فردا مستبد می‌شوند. همان‌طور که الجزایر به قول دکتر از فردای پیروزی دیگر الجزایر انقلابی نماند و وقتی رفتند به سفارت آدم‌های مسلح تغییر بدادند. قدرت خود متعلق دارد که ادعا می‌شود را عوض می‌کند. وقتی ما می‌گوییم حکومت اسلامی به قول مشعل فوک «اسلامی‌هاش نیست که تشکیل دارد بلکه نفس حکومت و قدرت است که مشکل دارد در بیش از قدر قدرت او قدرت روشنفکران را فاسد می‌کند و پیش از این است که روشنفکران به قدرت سیاسی روی نیابند. این نظریه آخر روشزندان به حقوق‌شان و پذیرش فضای تسامح و روشنفکران باید قدرت را در دست بگیرند. راجعل ناموفق، ولی طرح مسالشش درست است. الان ما در ایران و در همه دنیا چیزی می‌بینیم در فرانسه هم می‌بینیم که یک‌دفعه یکی می‌آید و یک جوی به می‌زند و وجود می‌آورد و چیزهایی می‌گوید و شگردهایی می‌زند و برنده می‌شود. در آمریکا هم همین‌طور است. افکار عمومی را بازی می‌دهند.

دکتر به حکومت و قدرت مثل حوزه ثروت نگاه می‌کرد. همان‌طور که تئوری به مخالف بود و از قدرت بر شوکرش حتی در شکل دموکراسی انتقاد می‌کرد. از دموکراسی مستقیم یونانی دفاع می‌کند و از دموکراسی غیرمستقیم به این دلیل انتقاد می‌کند که نمایندگان به جای مردم تصمیم می‌گیرند. رموسو، یکی از بنیان‌گذاران فکر دموکراسی می‌گفت که نمایندگی یعنی غصب حق مشروع مردم. یعنی شما نمایندگی نمی‌شوی بعد معلوم نیست نماینده من هستی یا نماینده طبقه حاکم؟ و اصلا چطور شما نماینده می‌توانی شد؟ و چرا همیشه عده محدودی پیروز می‌شوند؟ از زاویه دید خود دموکراسی است که از دموکراسی لیبرال- بورژوا انتقاد می‌شود. نه اینکه از اساس، شریعتی با دموکراسی مخالف بوده!

آلان که در برخی کارهای تحقیقاتی جای تعجب است که مثلا می‌گویند شریعتی با فردیذ یکی است. در حالی که ربطی به من ندارند. من سال‌ها روی افکار فردیذ کار کرده‌ام. مرحوم فردیذ نسبت به اصل دموکراسی مساله داشت و معتقد بود اسی حکومت همان اولخوس یا حکومت توده بی‌شکل است. در یونانی واژه‌های مختلفی برای مردم داریم.

که معانی متمایزی دارند. هم دمیوس داریم هم اولخوس داریم هم لاتروس و هم اتیوس. دمیوس یعنی شهرزندان سازمان یافته اولخوس یعنی توده بی شکل و درهمی شامل اراذل و اوسدان و لاتوس یعنی مردم و به ویژه بخش نظامی واتیوس که مردم به لحاظ قومی است. اینها را اگر از هم تفکیک کنیم و بابییم تصویری خیالی بسازیم و مدلی که

اراذل و اوسدان و عوام الناس بخواهند حکومت کنند البته نعتیها بیش توحیدی که با هر پیش عقایدی در تضاد است. این تصویر غلط از دموکراسی است. دموکراسی هم به مفهوم یونانی و هم به مفهوم نلس و حاکمیتی که مستقیمین پینا خواهد کرد و وارت زمین خواهد شد. به هر دو معنی در برابر پیش محافظه کارانه سنتی که حقی خاصی با موهبت الهی که در سلطنت می‌آید قرار دارد.

مرحوم را چگونه می‌توان آگاه کنیم، یعنی اگر بخواهیم پروژه دکتر را دنبال کنیم چه باید کنیم؟ بله این بحث درست است و من فکر می‌کنم که پاسخ اصلی این مساله می‌توانست این باشد که پروژه آگاهی بخش کار اصلی روشنفکر است. همین کار آقای اجدانی نقطه فروش این بود که نشان می‌داد که خود روشنفکران هم نفهمیدند که فقیه چه بوده و درست تر ترجمه نشدند. چون خود تر ترجمه یک مساله غلطی است. مثلا دموکراسی را ما چگونه می‌خواهیم تر ترجمه کنیم. الان ما داریم که چند نوع می‌شود تر ترجمه کرد. دموکراسی، لاتیسیته و تمام وآزهای کلیدی مثل جامعه مدنی و حقوق بشر- وقتی به زبان خودمان درمی‌آید ایجاد شیوه می‌کند. مانند مفهوم ملت برای ناسیون که با راده شدن نیست دارد و با سنت و با هملت» که عقیده است یکی نمی‌شود. البته از این ترجمه دکتر تعریف می‌کند و می‌گوید که این وآزه بدی است از آن، ولی در اصل دو مفهوم متفاوت هستند. این دو مانند مفهوم «مدنی» که می‌گوییم. مدینه است با سی ویل سوسیالیستی یا جامعه مدنی. «مدینه» به نظر انیوسر نگاه می‌شد.

در اصل هری دین است. «جامعه‌ای است که بر اساس دین می‌خواهیم بسازیم و دین هم یعنی عدالت. اساس پولیس در یونان یعنی (پولیس) کثرت و پولیس (درگیری قدرت و جنگ).

روشنفکری که بخواهد فقط کار آگاهی بخشی بکند حکومت را به چه کسی واگذار می‌کند؟ هنگامی که سطح آگاهی بالا برود تا بیسن مردم روشنفکران مردمی به وجود می‌آیند. مثلا ستر و باقر را دکتر مثل می‌زد و به دلیل چنین چهره‌هایی بود که از میان خود مردم روشنفکری پیدا شوند.

این یک حرکت خطی است که از جایی شروع می‌شود و به جایی هم می‌خشد می‌شود؟ یا نه همان‌ها ممکن است این افراد بوجود آیند؟ یعنی روشنفکری از جایی شروع می‌کند و بعد از ۵۰ سال و ۱۰۰ سال می‌گوید که جامعه ما آگاه شده است؟

نه البته آگاهی هم یک پروسه است. یکی از اشتقاقاتی که به نظر به دموکراسی متعهد و هدایت شده که در کشورهای جهان سوم به عنوان سیستم حکومتی دائمی یا موقت رئیس‌جمهوری ترسیده شده. همین است. به دلیل این که ما الان اتفاقی که دارد می‌افتد این است که مثلا در عراق، آمریکا واد می‌شود یک ساختار مستبد را سرنگون می‌کند و یک دموکراسی وارداتی به وجود می‌آورد. آن زمان آنکوی آزادی قرار بود از طریق کتاب فراهم شود ولی الان با تاکت می‌آید.

(خند) خوب نتیجه اش هم مثل عراق می‌شود.

درست است که نتیجه اش مثل عراق می‌شود. حالا آیا آن که از طریق قلیت پیش می‌رود لازما به چنین نتیجه‌ای نمی‌رسد؟ یا این سوال را می‌شود این طور هم مطرح کرد که در بعضی کشورها مثل شوروی که ساختارهای مناسب متحول نداشت، دیدیم روشنفکرانی که در بیرون جامعه متحول شدند و آمدند و تحولی ایجاد کردند و ساختارهای را تغییر دادند، بنابراین آیا باید در یک جامعه ساختارها خود از درون به تدریج تغییر کنند یا از عوام بیرون می‌آید.

بله بحث درون و بیرون نسبی است. اولادراین جهان جدید که همه چیز دادر جهانی و شبکه‌ای می‌شود همه

سنت‌ها ونظریه‌ها تبادل هستند و نمی‌شود جلو این راهم گرفت و این تبادل البته بسیاری تحول‌ها را در کشورهای

جهان تسرع می‌کند. این پدیده مهمی است و اما این که

عمل روز مطرح شوند فرق می‌کند. چون عامل روز به نظر

من یک فاجعه و یک تجربه منفی است و حتی در همان

روزهای تاریخی که انقلاب فرانسه یا انقلاب اکتر باشد و

سایر انقلابات الان بحث است که اصلا لازم بود که با این

خشونت و با این زور به پیش بروند.

مثلا ملل انگلستان و فرانسه را با هم به یستمیم.

بله مثلا در کشورهایی که اتفاقا فورم دینی شد بدون

خشونت توانست تحول سیاسی شود. پس این نظر را تقویت

می‌کند که به قول هگل تا در جایی انقلاب دینی نشده باشد

نمی‌تواند انقلاب سیاسی شود.

شما می‌گویید تا انقلاب دینی نشده انقلاب سیاسی

۳۰ سال پس از شریعتی



نمی‌تواند بشود پس تا اصلاحی دینی صورت نگرفته فکر سیاسی نمی‌تواند متحول شود. در حالی که الان در آمریکا هگل هست و هم نزد هایدگر که به هر حال تاریخ جهان تاریخ فلسفه است. هایدگر نشان می‌دهد که از روز نخست یونانیان چگونه می‌اندیشند و سیر تاریخ فلسفه غرب اصل است و این داستان درست نیست. در غرب هم فقط فلسفه متحول شد بلکه نوعی تحول اجتماعی- اقتصادی هم در گذار بود. دولت و بیروگرایی جدید و به گفته هارلمرلر در سه شاخه یعنی ملاءوه روحیه به اصطلاح موسسه تجاری و روحیه ریسک و ابتکار که بورژوازی به وجود آورد این سه تا حوزه در دست به دست هم داد.

اول تحولات اقتصادی اجتماعی به وجود آمده بعد در آن فکر و تئوری به وجود آمده یا اول تئوری به وجود آمده و بعد بر اساس ساختارها به وجود آمده است؟ - در این زمینه دکتر بحث جالبی دارد که در زمان یورگتف که در ریاضیات شیوه تولید و روش ساختمان بنا بود واقعیت این است که جامعه مثل ساختمان نیست و ساختگی در گسستی‌اش که جامعه اصل ساختمان در نظر می‌گرفت که ریاضیات شیوه تولید و روش ساختمان بنا بود واقعیت این است که جامعه مثل ساختمان نیست و روش ساختن این است که با راده شدن نیست دارد و با سنت و با هملت» که عقیده است یکی نمی‌شود. البته از این ترجمه دکتر تعریف می‌کند و می‌گوید که این وآزه بدی است از آن، ولی در اصل دو مفهوم متفاوت هستند. این دو مانند مفهوم «مدنی» که می‌گوییم. مدینه است با سی ویل سوسیالیستی یا جامعه مدنی. «مدینه» به نظر انیوسر نگاه می‌شد.

در اصل هری دین است. «جامعه‌ای است که بر اساس دین می‌خواهیم بسازیم و دین هم یعنی عدالت. اساس پولیس در یونان یعنی (پولیس) کثرت و پولیس (درگیری قدرت و جنگ).

روشنفکری که بخواهد فقط کار آگاهی بخشی بکند حکومت را به چه کسی واگذار می‌کند؟ هنگامی که سطح آگاهی بالا برود تا بیسن مردم روشنفکران مردمی به وجود می‌آیند. مثلا ستر و باقر را دکتر مثل می‌زد و به دلیل چنین چهره‌هایی بود که از میان خود مردم روشنفکری پیدا شوند.

این یک حرکت خطی است که از جایی شروع می‌شود و به جایی هم می‌خشد می‌شود؟ یا نه همان‌ها ممکن است این افراد بوجود آیند؟ یعنی روشنفکری از جایی شروع می‌کند و بعد از ۵۰ سال و ۱۰۰ سال می‌گوید که جامعه ما آگاه شده است؟

نه البته آگاهی هم یک پروسه است. یکی از اشتقاقاتی که به نظر به دموکراسی متعهد و هدایت شده که در کشورهای جهان سوم به عنوان سیستم حکومتی دائمی یا موقت رئیس‌جمهوری ترسیده شده. همین است. به دلیل این که ما الان اتفاقی که دارد می‌افتد این است که مثلا در عراق، آمریکا واد می‌شود یک ساختار مستبد را سرنگون می‌کند و یک دموکراسی وارداتی به وجود می‌آورد. آن زمان آنکوی آزادی قرار بود از طریق کتاب فراهم شود ولی الان با تاکت می‌آید.

(خند) خوب نتیجه اش هم مثل عراق می‌شود.

درست است که نتیجه اش مثل عراق می‌شود. حالا آیا آن که از طریق قلیت پیش می‌رود لازما به چنین نتیجه‌ای نمی‌رسد؟ یا این سوال را می‌شود این طور هم مطرح کرد که در بعضی کشورها مثل شوروی که ساختارهای مناسب متحول نداشت، دیدیم روشنفکرانی که در بیرون جامعه متحول شدند و آمدند و تحولی ایجاد کردند و ساختارهای را تغییر دادند، بنابراین آیا باید در یک جامعه ساختارها خود از درون به تدریج تغییر کنند یا از عوام بیرون می‌آید.

بله بحث درون و بیرون نسبی است. اولادراین جهان جدید که همه چیز دادر جهانی و شبکه‌ای می‌شود همه

سنت‌ها ونظریه‌ها تبادل هستند و نمی‌شود جلو این راهم گرفت و این تبادل البته بسیاری تحول‌ها را در کشورهای

جهان تسرع می‌کند. این پدیده مهمی است و اما این که

عمل روز مطرح شوند فرق می‌کند. چون عامل روز به نظر

من یک فاجعه و یک تجربه منفی است و حتی در همان

روزهای تاریخی که انقلاب فرانسه یا انقلاب اکتر باشد و

سایر انقلابات الان بحث است که اصلا لازم بود که با این

خشونت و با این زور به پیش بروند.

مثلا ملل انگلستان و فرانسه را با هم به یستمیم.

بله مثلا در کشورهایی که اتفاقا فورم دینی شد بدون

خشونت توانست تحول سیاسی شود. پس این نظر را تقویت

می‌کند که به قول هگل تا در جایی انقلاب دینی نشده باشد

نمی‌تواند انقلاب سیاسی شود.

شما می‌گویید تا انقلاب دینی نشده انقلاب سیاسی

سشبه ۲۹ خرداد ۱۳۸۶

به یک هم رسی‌ند. حتی در اسپانیا خود شاه وقتی دموکراسی به خطر می‌افتد برای حمایت از آن می‌ایستد. این فرق دارد با روشی که شاهان ما در شرق داشتند. اگر سنت باید به کمک آزادی مردم و حقوق اساسی و حقوق اساسی که بهترین شکل ممکن است. وقتی که می‌گوییم ملی و مذهبی نه به معنای سیاسی، به معنای کلی‌اش، یعنی این که ما سنت ملی مان را می‌خواهیم.

دکتر در باب ترجیح ایودر بر یوعلی جملات زیادی دارد در مبحث فلسفه و فیلسوفان هم حرف‌های زیادی دارد اما شما فلسفه خواندید و کار فلسفی می‌کنید.

من اصلا فلسفه را به این دلیل خواندم که شریعتی در نامه اش گفته که شما باید بروید و فلسفه بخوانید. این هم یک شایعه است که شریعتی با فلسفه مخالف بود. خودش می‌گوید آن چیزی که منطش درونی مرا سرباز می‌کند فلسفه‌است و عرفان. بنابراین شریعتی با فلسفه مخالف نبوده بلکه با برخی فیلسوفان که می‌گفت اینها چهره‌های پویری «تاریخ‌ند» و مدرک هم برایش هست. مثلا افلاطون وقتی که پنداشت یک جبار می‌تواند نظام ایدئال بیورد، با هگل که فکر می‌کرد نایلتون روح جهان سوار بر اسب است و هایدگر را که فکر می‌کند فکر در هر هیتر مافوق قانون و خود قلیت است از این جور مثال‌ها زیاد می‌توانیم در تاریخ بیابوریم.

ولی تاکت و جان اکل را هم داریم.

بله هستند در تاریخ، ولی به‌هر حال فیلسوفان مثل‌های اخلاقی جوی برای مردم نیستند. اینها متفکرانی هستند مثل علما که ممکن است آدم‌های خوبی باشند و ممکن هم هست که آدم‌های بدی باشند و ما به علم نیاز داریم. فلسفه هم همین‌طور است. در مورد ایودر که گفته است یک سمبل است. در جایی دکتر نوشته که من از یک طرف ایودر برای عزیز است و از طرف دیگر چارلی چاپلین ایودر یک سمبل است. نه این که شریعتی اینقدر بی فرهنگ باشد که برین قریب جنبد بین خنده و بغولی را تفهیم! یا ارزش علمی نوعی را که همه جهان به او افتخار می‌کنند نگیرد. ایودر که می‌گوید بحث جهت‌گیری است که جنبد را ایودر صحابه بزرگ می‌سازد. خبا مامون آمد و همین دیدگاه اعتزالی را تبدیل به استبداد کرد و این خلیل‌ها و متفکرین دیگر دانش رزندان افتادند و دوره «محنت» همین دوره روشنفکرانابه بوده. بنابراین اگر ما فکر کنیم که روشنفکری را به یک دیلت و دیسن حکومتی و ایندولوزی رسمی تبدیل کنیم همان سیستم ملون و محنت می‌شود.

آیا به این دلیل که مثلا علما در خدمت حکومت‌ها هستند می‌توان حکومت صفویه را زیر سوال برد؟ حکومتی که مفهوم ایران را بعد از چندین قرن احیا می‌کند یا همه معایب و ایرادهایی که وجود داشته‌ای آن را می‌بیند و شیعیه به شیعیه صفوی و شیعیه علوی تقسیم‌بندی کرد و شیعیه صفوی را به صورت یک ناساز به بار داد؟

اتفاقا توحی که شریعتی به صفویه می‌کند یک توجه درست تاریخی است. درست است که شما گفتید از زمان صفویه است که ایران جدید به وجود می‌آید اما چه کسی می‌تواند منکران شود که صفویه با چه وضعی می‌آید و چه نوع تشیمر را ایجاد می‌کند؟ جایب‌های این قریش‌ها را می‌دانیم و.

مفهوم شیعیه به این معنا که می‌گوییم محصول این دوره است. اما می‌توانیم نقد کنیم و انتقاد کنیم اما این سوال در مورد همان برجسب زدن است که به عنوان صفویه صفوی یک زمانی هست که صفویه را نقد تاریخی می‌کنیم که قطع و یقین صفویه جنایت‌های زیادی کرده است. اما زمانی است که با باب آن تفکر دینی که آن اصل را شد می‌کند. اتفاقی که در مورد صفوی از کاتولیک‌ها افتاده است. کاتولیک‌ها این تفکیک حوزه‌ها را پذیرفته‌اند. در حزب دموکرات آمریکا بن‌شاه‌های کاتولیکی خیلی قوی‌تر از روشنفکران پروتستانی است.

این درست است که سنت باید حفظ شود. به یک معنا. اما سنت به عنوان یک نیروی زنده اجتماعی می‌تواند باقی بماند و ما باید انجیلن که هست. به آن احترام بگذاریم. و اتفاقا وجودش این جریان خوب است برای همین ترمزی که می‌گوید چون جریان حرکت‌های انقلابی در تاریخ یک ترمزی هم لازم دارد تا تعادلی ایجاد شود. اصلا ایندولوزی و اتیوی دو امر مکمل هم هستند. به قول فویل‌یکور اتیویا می‌خواهد جامعه را ببرد. به ناگجا آبادی که ایده آل است و ایندولوزی به معنای خاصش می‌خواهد جلوی این را بگیرد و هویت را حفظ کند. بنابراین این دو امر لازم و ملزوم ه‌اند و نیروهای سنت گرا همه باید در جامعه حضور داشته باشند. اما نیروهای سنت‌گرا نباید مانع پوش اجتماعی شوند.

این چیزی که به عنوان سنت گرابی در دنیا وجود دارد این بیشتر به آزادی و دموکراسی ارتباط دارد یا آن چیزی که به عنوان نوگرایی شناخته می‌شود؟ از درون جریان نوگرایی می‌گروه‌های متعصب بیرون آمد در حالی که جریان سنتی چنین آسیب‌هایی را نداشت. همه دخن‌ها معطوف شده به انقلاب و آسیب‌هایش، در حالی که مساله فقط این نیست ما این سوسیلقه را داریم. سنت گراهایی که این حرف‌ها را می‌زنند نظام شاه را چه نظامی می‌دانستند مگر یک شبهه نظام مدرنیسم وحشی نبود؟ در زمانی که این سنت گرابان مشغول بحث‌های خوشان بودند سلاواک پدر روشنفکران را در می‌آورد بسیاری اندیشمندان محافظه کار سنتی که به دنبال چنان نظام‌های سنتی و استبدادی و ارتجانی رفتند به چنین زمامی چنین نگرش داشت و با یکی از دین سیدمر بزرگ مثل الیاد که قیلا فاشتر نازی بود و خیلی‌ها دیگر. حتی خود هائری کرین در روزای گرایش به نظام سومی داشت که نه سرمایه‌داری و نه کمونیستی بلکه سنتی باشد. اینها گرایشات محافظه کارانه و اقتدار گرایانه در حوزه سیاسی داشتند. اینکه می‌خواهند تقسیم کار کنند که سنتی‌ها به کار سنت بپردازند و قدرتمندان هم به کار قدرت و به هم کم کاری نداشته باشند، شایمی بوده از زمان صفویه تا عصر معاصر که نتیجه هم نداده است.

در غرب اتفاقی که افتاد این بود که بر سلطنت و روحانیت خود هائری کرین در روزای گرایش به نظام سومی داشت که نه سرمایه‌داری و نه کمونیستی بلکه سنتی باشد. اینها گرایشات محافظه کارانه و اقتدار گرایانه در حوزه سیاسی داشتند. اینکه می‌خواهند تقسیم کار کنند که سنتی‌ها به کار سنت بپردازند و قدرتمندان هم به کار قدرت و به هم کم کاری نداشته باشند، شایمی بوده از زمان صفویه تا عصر معاصر که نتیجه هم نداده است.

یک تجربه مهمی شد که این دو هنوز هم تعارض دارند. خوب ما در مشروطه این کار را کردیم. از سال ۱۹۰۵ که ققون لاتیسیته آمد و کلیسا اول پذیرفت ولی بالاخره دید که همین جنایی به نفع خودش هم هست. به دلیل این که دولت در کارش دخالت نمی‌کند و بعد پذیرفت. از آن زمان که دموکراسی را پذیرفتند، طبعاً

روپا بود.